



روایت ابراهیمی اصل از استانداری آذربایجان غربی در اوایل جنگ

● اصغر ابراهیمی اصل: رئیس شهربانی ارومیه گفت که در مه‌باد یک بچه چهارده ساله با یک هویجی که در جیبش گذاشته بود، توانسته است افسر شهربانی را خلع سلاح کند. با این روحیه نمی‌شود شهر را اداره کرد

کتاب

مجموعه خاطرات اصغر ابراهیمی اصل از دوران کودکی، مدرسه و دانشگاه و سپس مسئولیت‌های کشوری، در قالب جلد نخست کتاب سال‌های بی‌حصار گردآوری و منتشر شده است. وی در این کتاب به حوادث سال‌هایی اشاره کرده که مردم در حال مبارزه با رژیم گذشته بودند و سپس وارد دورانی شد که انقلاب اسلامی به پیروزی رسیده و کشور متحول شده بود. در شماره‌های اخیر، ابراهیمی اصل به مسائل بروز جنگ تحمیلی و نحوه تجهیز نیروها و امکانات برای مقابله با حملات رژیم بعث عراق به خاک کشورمان پرداخته است.

استاندار قوی

بعد از سقوط بنی‌صدر، شورای عالی دفاع بلافاصله در حضور حضرت امام (ره) جلسه‌ای برگزار کردند که در آن جلسه وضعیت جبهه‌ها گزارش داده شد. در این گزارش آمده بود که دولت ترکیه دو لشکر روی مرز آذربایجان غربی مستقر کرده است و تحلیل ستاد مشترک این بود که ناتو می‌خواهد جبهه جدیدی را از شمال و شمال غرب علیه کشور باز کند.

در این گزارش پیشنهاد داده بودند که دولتشکر از خراسان و نقاط دیگر کشور آزاد شوند و برون رو به روی لشکر ترکیه در مرزهای آذربایجان شرقی و غربی مستقر شوند. حضرت امام در آن جلسه فرموده بودند که من به ترکیه تعهد شدم و مدتی آنجا بودم، مردم و فرهنگشان را می‌شناسم و فکرمی‌کنم که این تصمیم درست نیست.

شما یک استاندار قوی در استان آذربایجان غربی بگذارید تا با نیروهای سپاه و نیروهای بسیجی و مردمی استان را اداره کند. همزمان با ترکیه هم مذاکره کنید تا نیروها را از روی مرز بردارد. این اقدام به دلیل نگرانی ترکیه از کردهاست؛ چون آنها در کشورشان حدود چهار میلیون کرد دارند، ولی ما کمتر از یک میلیون کرد داریم. کردها در شمال عراق و سوریه هستند و طرح‌هایی را دنبال می‌کنند که ایجاد یک منطقه برای تشکیل کردستان مستقل است. ترکیه نگران وضعیت و امنیت خودش است.

راهکار امام این بود که یک استاندار قوی تعیین شود تا آنجا را اداره کرده و نیروهای لشکر ۶۴

ارومیه را آزاد کند تا به جنوب یعنی خوزستان و غرب برون. امام می‌گفتند: ما اگر تکلیف جنگ را در خوزستان و غرب مشخص کنیم، مسأله کردستان قابل حل است. کردها تابع قدرت و دولت مرکزی مقتدر هستند و اگر سرنوشت جنگ به نفع ما رقم بخورد، مشکل کردستان و آذربایجان غربی در کوتاه‌مدت حل شدنی است. آیت‌الله دکتر بهشتی گفته بود که آقای ابراهیمی اصل را به عنوان استاندار استان آذربایجان غربی پیشنهاد می‌کنم، آقای هاشمی رفسنجانی و آقای رجایی هم تأیید کرده بودند. حضرت امام فرمودند من هم ایشان را می‌شناسم. ایشان انتخاب خوبی است. به ایشان بگویید به فوریت بیاید و به آنجا برود.

دیدار با نخست‌وزیر

آقای رجایی در ۲۴ خرداد ۱۳۶۰ تلفنی با من تماس گرفتند. یادم هست که شب نیمه شعبان بود. ایشان گفت سرریح به تهران بروم. من شبانه حرکت کردم و صبح اول وقت به دفتر نخست‌وزیری رفتم. وقت به دفتر نخست‌وزیری رفتم. پس از دیدن آقای رجایی، در حالی که با هم صبحانه می‌خوردیم، گفتم موضوع چیست؟ ایشان جریان جلسه شورای عالی دفاع و طرحی را که ارتش به امام پیشنهاد داده بود، برایم تعریف کرد و اینکه حضرت امام فرموده بودند مصلحت نمی‌دانم که ارتش را به آنجا ببرید.

تعبیری که شهید رجایی به کار برد، این بود که می‌خواهیم یک استاندار قوی در آذربایجان غربی داشته باشیم و اضافه کرد انتخاب ما شما هستید. من در آن لحظه نمی‌دانستم امام تأییدیه انتخاب

زردنگی بود که به مناسبت نیمه شعبان به افراد می‌دادند. یادم هست که سه تا از آن سکه‌ها را برداشتم و ضمن اینکه دست حضرت امام را بوسیدم، به ایشان گفتم: یکی مال خودم، یکی برای خانم و یکی برای پدرخانم آقای کیوش. حضرت امام نگاه محبت‌آمیزی کردند و گفتند بردارید. بعد از اینکه همه دست حضرت امام را بوسیدند و سکه‌ها را برداشتند و از اتاق بیرون رفتند، آقای رجایی، آقای مهدوی کنی، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای فلاحی، آقای ظهیرنژاد، آقای زواره‌ای، آقای صانعی، من و یکی دو نفر دیگر، که حالا خیلی دقیق یادم نیست چه کسانی بودند، در جلسه ماندیم.

احتمال می‌دهم که آقای سرهنگ فکوری هم بود. کمی خلوت‌تر که شد شهید رجایی گفت: در اجرای اوامر حضرت عالی که دیشب فرمودید، من با آقای ابراهیمی صحبت کردم. ایشان از استان ایلام آمده‌اند و آماده‌اند که به محل مأموریت جدیدشان در استان آذربایجان غربی بروند و منتظر هستیم که از رهنمودهای حضرت عالی استفاده کنیم. حضرت امام فرمودند: «شما بروید به استان آذربایجان غربی [و] با مردم استان را اداره کنید. به مردم بجا بدهید. با کمک مردم، چه

ترک و چه کرد و چه اقلیت‌های مذهبی، شهر و استان را اداره کنید. نیروهای داوطلب و سپاهی را از جاهای مختلف به استان بیاورید و ارتش را آزاد کنید. فرماندار بی‌تدبیری بوده است که مردم را از نشستن سر سفره انقلاب محروم کرده است. او را برکنار کنید و یک فرماندار باتدبیر و باتجربه آنجا بگذارید.

با حجت‌الاسلام حسنی که امام جمعه و روحانی مخلص هستند، همکاری کنید. با ایشان مدارا کنید و با کرامت و احترام برخورد نمایید. با آقای قریشی که روحانی فاضل و دانشمندی هستند نیز همکاری کنید. با ایشان با کرامت و احترام برخورد کنید. با روحانیت اهل تسنن با کرامت برخورد کنید و سعی کنید با نیروهای مردمی سپاه و بسیج امنیت استان را برقرار کرده و به ترکیه سفر کنید و این مشکلات را که سر مرز هست با مذاکره حل کنید. سعی کنید مسائل خود را با ترکیه مشترک ببینید، این مسأله مشترک بین ما و آنها است. با ترکیه هم مذاکره کنید. هم به آنها از طرف خودمان اطمینان بدهید و هم هماهنگ کنید که نیروهای شان را از روی مرز بردارند. من هم شما را دعا می‌کنم.»

ایشان در چند جمله تکلیف کار را برای من روشن کردند. من

احساس عجیبی داشتم. از اینکه به مأموریتی می‌روم که با نظر و تأیید حضرت امام است و محورهای مأموریت را حضرت امام تعیین فرمودند، بسیار خوشحال بودم.

پیشنهاد جانشین برای استانداری ایلام

وقتی که دیدار با امام تمام شد و بیرون آمدم و در راهرو ایستاده بودیم، آقای مهدوی کنی گفتند به جای شما چه کسی به ایلام برود؟ آن زمان آقای ترکان، آقای محلوجی، آقای نوربان و شهید مجیدی در استان لرستان پشتیبانی استان ایلام را به عهده داشتند و در جلساتی که در ایلام داشتیم، من با آقای ترکان آشنا شدم و با حمایت‌هایی که از پشتیبانی جبهه می‌کرد و شناختی که درباره او پیدا کرده بودم، این بود که نیروی قابل و ارزشمندی است؛ بنابراین به آقای مهدوی کنی گفتم: آقای مهندس اکبر ترکان را به جای خودم پیشنهاد می‌دهم. آقای مهدوی فرمودند: من او را نمی‌شناسم. آیا حضری بنویسی که ایشان هم مثل تو می‌تواند آنجا را اداره کند.

بعد آقای بهشتی فرمودند که شما ایشان را تأیید می‌کنید؟ و حاضر هستید کتاب بنویسید که مثل خودت کار می‌کنی؟ گفتم بله حاضر بنویسم که بهتر از من کار می‌کنند. بعد گفتند همین مقدار که می‌گویید بهتر از من کار می‌کند، برای ما کافی است و لازم نیست که بنویسید. ایشان را پیدا کنید تا به وزارت کشور بیایند. ان‌شاءالله آقای مهدوی کنی برای استانداری ایلام به ایشان حکم می‌دهند تا به جای شما به ایلام بروند؛ بنابراین من جانشین خودم را هم در همان جلسه معرفی کردم و همان‌جا آقای ترکان به عنوان جانشین من در ایلام تأیید شد. من و آقای ترکان مدتی بعد جلسه‌ای گذاشتیم که یازده ساعت طول کشید و مسائل استان را به ایشان گفتم.

صحبت‌های ما روی نوار ضبط شده و پیش ایشان است. تمام مسائل



آیت‌الله دکتر بهشتی گفته بود که آقای

ابراهیمی اصل را به عنوان استاندار

استان آذربایجان

غربی پیشنهاد

می‌کنم، آقای هاشمی

رفسنجانی و آقای

رجایی هم تأیید کرده

بودند. حضرت امام

فرمودند من هم

ایشان را می‌شناسم.

ایشان انتخاب خوبی

است. به ایشان

بگویید به فوریت

بیاید و به آنجا برود

جلسه صبحانه با شهید رجایی

آقای رجایی در ۲۴ خرداد ۱۳۶۰ تلفنی با من تماس گرفتند. یادم هست که شب نیمه شعبان بود. ایشان گفت سرریح به تهران بروم. من شبانه حرکت کردم و صبح اول وقت به دفتر نخست‌وزیری رفتم. پس از دیدن آقای رجایی، در حالی که با هم صبحانه می‌خوردیم، گفتم موضوع چیست؟ ایشان جریان جلسه شورای عالی دفاع و طرحی را که ارتش به امام پیشنهاد داده بود، برایم تعریف کرد و اینکه حضرت امام فرموده بودند مصلحت نمی‌دانم که ارتش را به آنجا ببرید. تعبیری که شهید رجایی به کار برد، این بود که می‌خواهیم یک استاندار قوی در آذربایجان غربی داشته باشیم و اضافه کرد انتخاب ما شما هستید. من در آن لحظه نمی‌دانستم امام تأییدیه انتخاب من را داده‌اند. بعدها که این موضوع را فهمیدم، برایم خیلی مهم و موجب افتخار بود. آقای رجایی گفت: الان نیمه شعبان است و ما می‌خواهیم به جماران برویم، شما هم همراه ما بیایید. قرار شده که بعد از اتمام مراسم، چند دقیقه بنشینیم و حضرت امام رهنمودهایی را که در رابطه با آذربایجان غربی دارند، بعد شما بروید و مأموریت‌تان را در استان آذربایجان غربی شروع کنید.



برش